

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

ادله‌ی قول به وجوب اجتناب از ملاقی شبهه‌ی محصوره در اطراف شبهه‌ی محصوره بیان
شد. اما ادله‌ی قائلین به عدم وجوب اجتناب؛ برای این قول هم به وجوهی استدلال شده و
یا می‌شود استدلال کرد. اولین وجه که ذکر می‌کنیم فرمایش مرحوم محقق خراسانی
قدس سره در کفایه است. خب ایشان رضوان الله علیه بیانی دارند در مقام که از آن بیان
ایشان وجه عدم وجوب اجتناب از ملاقی روشن می‌شود. حاصل فرمایش ایشان این
هست که ابتداءً یک معیار می‌دهند که ما کجا لازم است از اطراف علم اجمالی، وقتی
علم اجمالی داریم چه مقدار لازم است احتیاط کنیم؟ اول معیار این را بیان می‌کنند و بعد
از این معیار حال ملاقی را می‌فرمایند روشن می‌شود. آن معیار این است که ما وقتی
علم اجمالی پیدا کردیم عقلاً آن مقداری که لازم است رعایت کنیم خصوص اطراف آن
علم اجمالی است، از آن اطرافی که و از آن مواردی که در راستای علم ما واقع می‌شوند
به این که آن معلوم بالاجمال فی‌البین را که حالا چه وجوب باشد چه حرمت باشد او را
به‌جا آوردی، مازاد بر این، عقل حکمی ندارد. وقتی شما علم اجمالی پیدا کردی چه به
وجوب مثل این که واجب است یا صلاة تام یا قصر، یا علم به حرمت پیدا کردی که یا
تصرف در این مال حرام است یا آن مال حرام است، یا خوردن این طعام حرام است یا
آن طعام حرام است. در تمام این موارد آن مقداری که عقل می‌گوید باید اجتناب بکنی و
رعایت بکنی و احتیاط بکنی اتیان یا ترک آن افرادی است که با آن‌ها علم به این پیدا
می‌کنی که آن معلوم بالاجمال را امتثال کردی، مازاد بر این، عقل حکمی ندارد. حتی
نسبت به افرادی که احتمال هم آدم می‌دهد که این فرد حکمش مانند همان بعض اطرافی
باشد که اجتناب کردیم، درواقع شاید حکمش همان باشد، اما این احتمال قابل توجه
نیست، چرا؟ برای این که لا یتوقف علیه العلم به امتثال آن معلوم بالاجمال، آن‌هایی فقط
باید ما مراعاتش بکنیم که یتوقف علمنا به امتثال بر این که آن‌ها را بیاوریم در علم اجمالی
به وجوب یا نیاوریم در علم اجمالی به حرمت. پس کل الملاک این است.

«الرابع: أنه إنما يجب عقلاً رعاية الاحتیاط فی خصوص الأطراف مما یتوقف علی اجتنابه
أو ارتکابه حصول العلم بآتیان الواجب» اگر علم اجمالی به وجوب پیدا کردید «أو ترک
الحرام المعلومین فی البین» در جایی که علم به حرمت پیدا کردید، فقط در خصوص این
اطراف را عقل می‌گوید باید احتیاط در آن بکنید «دون غیرها» دون غیر این اطراف،
جاهای دیگر چیزهای دیگر نه. «و إن کان حاله حال بعضها فی کونه محکوماً بحکمه واقعاً»
اگر چه حال غیر، غیر آن اطراف، حال بعض همین اطراف باشد در این که ما احتمال
می‌دهیم شاید همان حکم روی آن باشد، خب این احتمال می‌دهیم، همان حکمی که در
اطراف احتمال می‌دهیم ممکن است در این هم باشد، ولی این طرف علم اجمالی ما
نیست، برای این که ما یقین کنیم آن معلوم بالاجمال بین و آن تکلیف معلوم بالاجمال را

بدانیم انجام دادیم توقف بر این نداریم. پس تمام آن افرادی که اطراف علم هستند و توقف دارد علم ما به این که امتثال آن معلوم فی البین به او می شود فقط آن ها را عقل می گوید باید مراعات کنید، مازاد به آن را نمی گوید. مازاد بر آن برائت عقلی دارد، برائت شرعی دارد، توقف ندارد که. خب حالا که این روشن شد می فرماید: «و منه ینقذ الحال فی مسألة ملاقة شيء مع أحد أطراف النجس المعلوم بالاجمال» از این معیاری که بیان کردیم روشن می شود که در موارد ملاقات یک شیئی با بعض اطراف علم اجمالی که حالا ایشان فرموده احد، همان جور که فرمودند بعض محشّین بعض بهتر از احد است، چون لازم نیست یکی، این است که تمام اطراف ملاقات نکرده باشد. همین که با بعضی اش حالا یکی دوتا چندتا، ولی تمام نباشد. خب بر اساس این معیار ایشان می فرمایند ما در مواردی که علم اجمالی داریم و یک ملاقی دارد این بعض اطراف، بر اساس این معیار سه حالت پیدا می کند.

در بعضی جاها ما از ملاقی لازم نیست اجتناب بکنیم ولی از ملاقا باید اجتناب بکنیم؛

در بعضی جاها از ملاقی باید اجتناب کنیم دون الملاقا؛

در بعضی جاها از هر دو باید اجتناب کنیم.

مقتضای این ضابطه ای که به دست دادیم این است که تارةً يجب الاجتناب عن الملاقا دون الملاقی، از ملاقا باید اجتناب بکنیم، از ملاقی لازم نیست؛ و تارةً أخرى باید از ملاقی اجتناب کنیم دون الملاقا و ثالثةً از هر دو آن. حالا کجاست که ما باید از ملاقا اجتناب کنیم دون الملاقی طبق آن معیاری که گفتیم؟ آن جایی است که ابتداءً علم اجمالی دارید که یا ملاقا منتجس است مثلاً یا نجس است یا طرف آخر، این علم را دارید و بعد برای شما چی حاصل می شود؟ علم به ملاقا و علم به ملاقات حاصل می شود که این شیء الان با آن ملاقا ملاقات کرده، که همین صورت اولایی است که ما بحث می کردیم از آن. این جا را ایشان فرموده ما طبق آن معیاری که گفتیم از ملاقا باید اجتناب بکنیم ولی از ملاقی لازم نیست اجتناب بکنیم، چرا؟ چون ما الان علم اجمالی پیدا کردیم که بین الملاقا و طرف آخر یک تکلیفی وجود دارد، یک حرمت تصرفی، حرمت آشامیدنی مثلاً یا وجوب اتیانی وجود دارد. خب حالا در بحث ما که نجاست است حرمت شرب است مثلاً و امثال این؛ این علم اجمالی که ما الان بین این دوتا هست برای این که ما بدانیم آن معلوم بالاجمال و آن اجتناب را یا لا تشرب را امتثال کردیم، برای این که آن را بدانیم يتوقف علی ماذا، بر چی توقف داریم؟ فقط توقف دارد بر این که از ملاقا و طرفش، اگر از این دوتا اجتناب بکنیم ما امتثال معلوم بالاجمال را کردیم. و اما ملاقی نه، ملاقی یک امر آخری است که احتمال دارد نجس شده باشد، نمی دانیم که؛ شاید هم البته بله این هم با همان در اثر ملاقات ملاقای آن واقعاً نجس باشد و این ملاقی هم نجس شده باشد، احتمالش را می دهیم ولی عقل نمی گوید از این اجتناب بکن، این همانی بود که آن جا گفتیم که ولو احتمال می دهیم حکمش همان باشد. بله احتمالش را می دهیم ولی این که طرف علم اجمالی نیست. آن اجتناب یا لا تشرب هذا یا لا تشرب هذا که یا این روی این است یا روی آن است این تکلیف مرددی که این جا هست یا آن جا هست، همین که ما از این دو طرف اجتناب بکنیم کفایت می کند.

س: این با آن تمام الموضوع بودنی که آیت الله خوئی رحمة الله علیه فرمودند فرق دارد؟

ج: چی هست؟

س: با تمام الموضوع بودنی که مرحوم آقای خوئی فرمودند فرق دارد این بیان؟ چون توی این جا ایشان یک بیانی دارد که در مورد ملاقی ما باید هم ملاقات را داشته باشیم و این نجاست را، این بیان ایشان است ...

ج: خب بله

س: خب عرض می‌کنیم این طرح بیان مرحوم آقای آخوند با این فرق دارد؟ با این بیان مرحوم آقای خوئی؟

ج: آره فرق می‌کند یعنی از این منظر دارد ایشان نگاه می‌کند که معیار چی شد؟ معیاری که شما باید احتیاط کنی از نظر عقل چیست؟ این که امثال آن معلوم بالاجمال بر چی توقف دارد؟ الان این لاتشرب هذا لاتشرب هذا که نمی‌دانیم لاتشرب روی این است یا روی این است، این امثال این آیا توقف دارد دارد بر این که از آن ملاقی اجتناب بکنیم؟ فرمود توقف ندارد، فقط توقف دارد که از این دو طرف اجتناب بکنی. اما نسبت به ملاقی این جا فقط احتمال می‌دهیم که شاید آن هم نجس باشد، در اثر ملاقات ممکن است منتجس شده باشد ولی طرف علم اجمالی ما نیست، علم اجمالی ملاقا و آن طرف است، آن که طرف علم اجمالی ما نیست. پس این شک داریم این به خدمت شما عرض شود که وجوب اجتناب دارد یا ندارد؟ نجس هست یا نیست؟ شک داریم، مثل این که بدو انسان یک چیزی را همین طور شک می‌کند که این نجس شده یا نجس نشده. چطور آن جا لازم نیست اجتناب کند آن جا هم همین. و نکته‌اش همین است که آن معیار آن جا منطبق نیست، معیار این بود که ما یک علمی داریم به یک تکلیفی؛ هرچی توقف دارد علم ما به امثال آن تکلیفی، آن‌ها را عقل می‌گوید احتیاط کن. و این جا اگر شما بیایید بگویید که خب اجتناب از آن ملاقا اگر این ملاقی‌اش باشد اجتناب از آن نمی‌شود الا به این که از ملاقی‌اش هم اجتناب بکنی. عقل چی می‌گوید؟ می‌گوید هرچی توقف دارد امثال آن معلوم بالاجمال فی البین، اگر آن لاتشرب روی ملاقا باشد لازمه‌اش چیست؟ از خودش و ملاقی‌اش باید اجتناب بکنیم دیگر. چون این از توابع آن است و اجتناب از آن لایصدق الا این که از خودش و ملاقی‌اش؛ می‌گویند این حرف هم حرف درستی نیست، آن حرفی که دیروز نقل می‌کردیم فرمایش ابن زهره و حرف‌های او، این‌ها حرف درستی نیست، این یک چیز جدیدی است، این یک چیز آخری است و امثال لاتشرب اگر درواقع روی این ملاقا باشد هیچ ربطی به اجتناب از ملاقی‌اش ندارد، امثال این مربوط به خودش است، او را بیاوری یا نیاوری، از او اجتناب بکنی یا نکنی، این یک نجاست جدیدی است اگر باشد مثل نجاست‌های دیگر، ربطی به این ندارد، مثل چیزهای دیگر که نجس ممکن باشد از راه غیر ملاقات با این، به این ربطی ندارد. بله از این پیدا شده، مثل فرزند این است، حالا بابا یک گناهی کرده چکار به فرزندش دارد که از او پیدا شده؟ این ملاقی فرزند او هست فرضاً نجاستش. خب این مال این صورت.

اما آن جایی که گفتیم باید از ملاقی اجتناب کند دون الملاقا، برعکس این صورت، آن کجاست؟ آن جایی است که یک چیزی واقعاً با این ملاقا ملاقات کرده ولی شما حالا خبر نداری. مثلاً یک کأس الف داریم یک کأس باء داریم، این دست من در واقع با این ملاقا ملاقات کرده ولی من الان خبر ندارم، مثلاً خواب بودم یا رد شدم غافل بودم، حواسم نبوده خورده ولی نفهمیدم ولی علم پیدا کردم به یک وجهی که یا این دست من منتجس است یا طرف الف. این دست من واقع با ب ملاقات کرده بود با کأس ب ولی من نفهمیده بودم. ولی به یک وجهی علم پیدا کردم که یا دست من منتجس است که درواقع

ملاقای است ولی من از این صفت خبر ندارم، یا دست من منتجس است یا کأس باء، این علم برایم پیدا شده، خب این علم پیدا شد مقتضایش چی هست طبق آن معیاری که گفتیم؟ پس می‌فهمم یک لاتشرب یا مثلاً، حالا لاتشرب که نسبت به دست نیست، اجتنبی یا روی دست من است یا روی آن کأس الف. و این هم اگر بخواهم طبق آن معیار بخواهیم این اجتنب را یقین کنم امثال کردم به چی هست؟ به این که از این دستم و آن کأس الف اجتناب کنم و الان عقل حکم ندارد که نسبت به کأس باء شما اجتناب بکنی، چون ربطی ندارد به این. بعد از این که چنین علمی برای من پیدا شده، این علم اجمالی بین ید که درواقع ملاقی است و الف پیدا شد حالا علم برایم پیدا شد که یا کأس الف منتجس است یا کأس ب، الان این علم اجمالی برایم پیدا شد و دست من هم با این کأس ب ملاقات کرده.

س: صورت مسأله‌ی ایشان در جایی است که ملاقی احد اطراف ملاقای در شبهه‌ی محصوره است؟

ج: بله بله

س: اگر در شبهه‌ی محصوره است و علم به قبلاً، سابق هم پیدا کردی که الف و ب یکی‌شان نجس است که باید ب را هم اجتناب کنی ...

ج: نه نه بعد داریم، ببینید ...

س: بعد من غافل می‌شوم از ملاقات نه از شبهه‌ی محصوره، نه این که بگویند از ملاقای واقعی، احد اطراف ملاقای واقعی ...

ج: بله دیگر بله ...

س: پس نه احد، بحث ما این جا هست احد اطراف ملاقای در شبهه‌ی محصوره، شبهه‌ی محصوره من التفات باید ...

ج: حالا آن شبهه‌ی محصوره قبل برایت پیدا بشود یا بعد برایت پیدا بشود دیگر، شبهه‌ی محصوره‌تان این جا بعد پیدا می‌شود ...

س: این جا بعد پیدا می‌شود چی می‌شود؟

ج: همین این جا از ملاقی باید اجتناب بکنید دون الملاقا ...

س: چرا؟

ج: حالا می‌گوییم دیگر داریم می‌گوییم ...

س: آهان پس علم بعدش

ج: این چیز خیلی زیبایی است که ایشان فرموده در این موارد سه‌جور طبق آن ضابطه‌ای که ما دادیم ظاهر حرف خیلی زیبایی است درست؟ یک جا از ملاقا باید اجتناب کنی دون الملاقی، یک جا از ملاقی باید اجتناب کنی دون الملاقا، یک جا از هردو باید اجتناب بکنی. حالا بعد می‌گوییم که شیخنا الاستاد فرموده یک صورت رابعه هم هست «لا الملاقی و لا

الملاقا و لا كليهما بل عن الطرف الاخر» که می‌شود چهارتا که این در کلام این بزرگوار فرق گذاشته نشده، ایشان می‌گویند فرق باید بگذاریم. خب در این‌جا پس ما شبهه‌ی محصوره را هم این‌جا داریم، ملاقی شبهه‌ی محصوره هم در واقع وجود دارد اما شبهه‌ی محصوره‌مان بعد از ملاقات و این‌ها پیدا می‌شود. که همین‌جور که مثال عرض کردم کأس الف، کأس ب داریم، دست من واقعاً با کأس ب ملاقات کرده ولی من نفهمیدم؛ ولی برایم یک‌جوری علم پیدا شد که یا دستم منتجس است یا کأس باء منتجس است. خب الان طبق آن معیاری که گفتیم این علم اجمالی مقتضایش این است که من یک اجتنبی یقین دارم این‌جا هست و امثال این اجتنبی که فی البین است لا یقتضی الا این‌که از این و او اجتناب کنم تا این‌که یقین کنم هرچی اجتنب هر جا هست من امتثالش کردم.

س: این کاسه ... ملاقی است که ...

ج: بله؟

س: الان اگر بین ید و کاسه‌ی ب هست دیگر درست است؟

ج: بله بله

س: خب بعد ...

ج: نه ملاقاتم ولی با کأس ب هست ولی علم اجمالی من الان ...

س: الان فعلاً ید ما کأس الف است ...

ج: کأس الف است

س: خب الان به آن کأس ب باید بگوییم ملاقی فعلاً ...

ج: چی؟

س: حالا فرقی نمی‌کند چی بگوییم ملاقی بگوییم یا ملاقا

ج: ملاقی دست من است ...

س: نه دیگر اگر ملاقی با نجس که آن است دیگر ...

ج: کی هست؟

س: الان مگر علم اجمالی من بین ید و کأس الف نیست؟

ج: بله ولی خوب دقت کنید چه‌جور داریم می‌گوییم دیگر ...

س: پس خب کأس ب می‌شود ملاقی نه ملاقا، آن می‌شود ملاقی با اطراف شبهه‌ی محصوره.

ج: بابا دست من با باء ملاقات نکرده

س: با باء ملاقات کرده ...

ج: با باء ملاقات کرده با الفت ملاقات نکرده، خب نکرده خیلی خب...

س: نکرده ما کاری به الف نداریم ...

ج: ولی الان چی هست؟ من علم اجمالی برایم پیدا می‌شود که یا این دست من متنجس است یا کی؟ یا کأس الف. علم پیدا می‌کنم یکی از این دوتا متنجس است ...

س: خب پس کأس ب می‌شود ملاقی اطراف شبهه‌ی محصوره نه ملاقا ...

س: قبلاً نجس شده الف و ب ایشان بعداً ...

ج: ملاقی با کی؟

س: الان مگر نمی‌گویید که علم اجمالی بین ید من است با کأس الف؟

ج: بله

س: دست من با کأس ب برخورد کرد درست است یا نه؟

ج: در واقع ...

س: در واقع بله ...

ج: ولی من نفهمیدم، خبر ندارم، در این زمان بی‌خبری از این ملاقات ...

س: بی‌خبر بودم ...

ج: خب بی‌خبر از ملاقات بودم ولی حالا که این ملاقات درواقع پیدا شده ...

س: اتفاق افتاده بله ...

ج: ولی من خبر ندارم، غافل هستم، متوجه نیستم که چنین چیزی را

س: بعد هم این‌که از جهت اصطلاح به چی باید بگوییم ملاقی؟

ج: حالا صبر بکنید، این ملاقی واقعی است نه ملاقی الان بحث ملاقات

س: بعد که علم پیدا شد باید بگوییم ...

ج: آره همین دیگر، حالا اصلاً نمی‌دانم این ملاقی است، واقع‌الملاقی هست، این ملاقات کرده با یک چیزی ولی من خبر از بحث ملاقی بودنش با کأس ب ندارم ...

س: الان که باخبر شده

ج: حالا می‌گوییم حالا می‌گوییم؛ پس الان صورت مسأله این‌جا هست که چی شد؟ این دست من این واقعاً ملاقات با کأس ب کرده ولی من خبر از این ملاقات ندارم، پس این‌جا یک ملاقی و یک ملاقای داریم در لوح واقع، دست من ملاقی است، کأس باء ملاقا است در لوح واقع، اما در ذهن من این امر واقعی تجلی ندارد چون غافل هستم، خبر نداشتم،

خواب بودم یا غافل بود یا هرچی. در همین حال بی‌خبری از بحث واقعی که این ملاقی است و آن ملاقا هست در همین حال بی‌خبری علم برآیم پیدا شد که یا دست من نجس است یا او. مثل این‌که کسی دیده بود که دست من ملاقات کرده درست؟ به من گفت آقا، او به من این‌جوری گفت، گفت که، آن برایش علم اجمالی بوده، او به من گفت آقا یا دست تو نجس است یا آن، می‌گویم چرا؟ می‌گوید به چرایش کار نداشته باش درست؟ خب آن خبر داد که چی؟ که یا دست تو یا او، این‌جا پس یک علم اجمالی برای من محقق شد. بعد از این‌که این علم اجمالی حالا برای من محقق شد که الان هیچ ربطی ندارد امتثال این به آن ملاقا، آن به ملاقا ربطی ندارد. خودم یک مرتبه یادم، حواسم...! من از آن‌جا رد می‌شدم دست خورد به آن باء، به کأس باء، علم به این ملاقات برآیم پیدا شد و علم برآیم پیدا شد که اگر راستی آن قطره هم یا توی این باء افتاد یا توی آن الف افتاد، پس علم اجمالی هم برآیم حادث شد؛ پس الان ید من می‌شود ملاقی شبهه‌ی محصوره. ولی فرقی با قبلی این است که چی هست؟ آن بعد از علم اجمالی بود این ملاقات و این‌ها قبل از علم اجمالی من است، این ملاقات واقع و ملاقات قبل از علم اجمالی من است و نجاست بوده در یکی از این دوتا، ملاقات هم بوده من غافل بودم. خب آقای آخوند می‌فرماید این صورت، این صورت ثانیه عین صورت، حال ملاقا در این مثال ما، در این صورت ثانیه عین حال ملاقی است در صورت اولی، در صورت قبلی ...

س: چرا؟

ج: عین حالش آن‌جا حالش عین آن است. آن‌جا چی بود؟ آن‌جا شما این ملاقی را کی فهمیدی؟ اول علم اجمالی به نجاست احدهما پیدا کرده بودی؛ بعد فهمیدی دستت به آن ملاقات کرده؛ یعنی یک علم اجمالی منجزی محقق شده بود بعد علم اجمالی پیدا، بعد علم پیدا کردی که دستت به آن ملاقات کرده فلذا گفتیم از این دست لازم نیست. حالا این‌جا باز یک علم اجمالی بین دست من و طرف الف محقق شده، منجز شده، حالا تازه می‌فهمی بعد از این‌که یک علم اجمالی منجزی محقق شده حالا تازه می‌فهمی ملاقا هم ممکن است این با آن ملاقات کرده، یعنی ملاقات با او کرده و این یک... ممکن است این‌ها متنجس باشد. در این‌که توجه به نجاست او و احتمال نجاست او، هم در صورت قبلی و هم در صورت بعدی بعد تحقق العلم الاجمالی منجز است. فلذا آن‌جا می‌گفتیم از دست لازم نیست اجتناب بکنی به خاطر همان معیار، می‌گفتیم آن علم اجمالی که برای پیدا شده بود، برای این‌که یقین کنی آن معلوم بالاجمال فی البین را امتثال کردی بر چی توقف داشت؟ برای این‌که فقط از طرف آن علم اجمالی یعنی کأس الف و ب اجتناب بکن، این‌جا هم علم اجمالی که برای شما پیدا شد که یا دستت متنجس است یا کأس الف متنجس است، این علم اجمالی توقف دارد بر این‌که از آن ملاقا هم اجتناب بکنی؟ نه، توقف بر آن ندارد.

س: کی؟ بعد از

ج: بعد از، بله، بعدش

س: بله، توقف دارد

ج: توقف ندارد

س: چرا ندارد؟

ج: برای چی؟ برای این که این علم اجمالی بین این دست من و آن حادث شده بود که یا اجتناب این جاست یا آن جاست.

س: متأسلاً، متأسلاً قبل از علم است اما بعد از علم متأسلاً آن چه که علم اجمالی اصیل به آن تعلّق گرفته و این آقای شاهد ...

ج: نه، من که علمم از راه

س: اشتبه علیه الامر آن علم اجمالی اصلاً بین مذاقین است؟ عین یک فیلمی می ماند حاج آقا، من اول یک جوری فکر می کردم چیده شده، آخر فیلم کارگردان می آید به من می گوید یک تصویری به من نشان می دهد، آخر درست است فهمیدم اما این باعث نمی شود که از اول فیلم آن واقعه بر من منقلب نشود. آخر فیلم که من می فهمم که حالا چی بوده قضیه؛ از اول من می فهمم این بوده، آن چیزی که برای من بوده توهم بوده، آن چیزی که واقع تکلیف است، واقع تنجز است، واقع حکم الله است، واقع نجاست اجتناب اولیه است؛ خب این احد ملاقین است. عین یک فیلم می ماند. خیلی ...

س: ...

س: جان؟ نه، من فیلم بین نیستم اتفاقاً ولی یک فیلم می ماند، از ته به سر آمده فیلم را چیده، یک وقت شما از اول علم داری؛ یک وقت از آخر علم پیدا می کنی، اصلاً ... کجا این به آن ربط دارد؟

ج: بله، یک وقتی اوائل پیروزی انقلاب بود و این ها گمان می کنم. یک فیلمی (همان سال های اول و دوم بود ظاهراً)، یک فیلمی پخش می شد؛ معمولاً خب متدینین و این ها هم که قبلش خیلی مثلاً اهل تلویزیون و این چیزها نبودند ولی خب چون حالا انقلاب شده بود و این ها خب معمولاً ...، بعد یک فیلمی بود یک تکه کلامی در آن بود که من هم همین را می خواستم بگویم. من هم همین را می خواستم بگویم. این شیرینی آن فیلم به این بود که هی می گفت من هم همین را می خواستم بگویم. بعد در درس اصول حضرت استاد دام ظلّه، ایشان مطلبی فرمودند آن اشکال ...، ایشان گفت من هم همین را می خواستم بگویم. بله، عین آن در آمد. حالا احتمال داشت که ایشان آن فیلم را دیده بودند، گفتند من هم همین را می خواستم ...

حالا در این جا حرف آقای آخوند این است که این علم اجمالی که اول برای شما پیدا شد در زمان غفلت؛ آن زمانی که هنوز علم به آن ملاقات برای تان پیدا نشده بود، این علم اجمالی پیدا شد. این علم اجمالی هم غلط نبود، حالا هم درست است آن موقع هم درست بود که بله، یا دست من نجس است یا آن طرف، یعنی الف، کأس الف، این علم اجمالی مگر، این علم اجمالی؛ حالا می خواهیم این جوری توضیح بدهیم حالا فرض کنید. این علم اجمالی تنجیز آورده؟ اگر اجتناب روی این باشد تنجیز آورده، اجتناب روی آن باشد تنجیز آورده، بعد که شما علم اجمالی پیدا می کنید یا باء نجس است یا الف نجس است، این علم اجمالی دیگر نمی تواند کارایی داشته باشد. چرا؟ چرا نمی تواند کارایی داشته باشد؟ چون یک طرف آن تنجز بالعلم الاجمالی السابق

س: الوهمية التوهمية

ج: نه واقعاً بوده، وهمی که نبوده که

س: فرض شما قطعاً توهمی است

ج: نه، آقای عزیز!

س: فرض شما که می‌فرمایید

ج: توهم که نیست

س: عرض کنم، فرض شما که

س: انکشاف خطا نشده

س: اجازه، اجازه، فرض شما که می‌فرمایید یک کسی به من خبر می‌دهد به خاطر توهمش که فکر می‌کند ملاقی احد اطراف نجس است پس شهادت به نجاست می‌دهد و بعد ما علم پیدا می‌کنیم! این الف به خاطر علم اجمالی نجس شده ینکشف که از این ملاقی ما آقایی که آمده شهادت داده توهماً برای من شهادت داده

ج: نه، نه، توهماً نداده

س: نه نه ندارد. یک مثال دیگه بزنید که بگوییم آقا

ج: پس از ایقوف پیدا کردیم.

س: این، آقا نشد. پس منشأ ثانی باید داشته باشد. هر ایقوفی پیدا می‌کنید بایستی منشأ آن تنجز ثانی و نشأت گرفته از مبدأ ثانی باشد بله، من پیدا می‌کنم که آقا یک خونی حالا بین این دست من که ملاقی است (فرض بفرمایید) این دست من که ملاقی است یا توی کأس الف یک نجاست ثانی افتاده؛ من این‌جا علم پیدا می‌کنم، بعداً می‌فهمم ای آقا! الف و ب ما نجس شده به یک نجاست قبلی و ملاقی هم بوده، این‌جا اگر بگوییم قبول است. یعنی نشأت گرفته از یک عنوان دیگری باشد اما اگر منشأ نجاست ملاقی و احد اطراف همان تنجس سابق و علم اجمالی اول باشد و ینکشف که این‌جا علتش به خاطر ملاقی احد اطراف بوده آن‌چه که علم اجمالی اصیل به آن پیدا می‌کنیم ملاقیین هستند.

ج: بله،

س: حالا اشکال

ج: حالا شما یک صورتش را قبول کردید که،

س: توی این صورت قبول می‌کنیم

ج: خب پس یک صورتش را قبول ...، مثل حرف آقای آخوند عیب ندارد. حالا شما بگویید ما باید یک تفصیلی مثلاً بدهیم ولی حرف آقای آخوند بالاخره یک مثال درست دارد دیگه، این را قبول کردید شما که بله، این صورت می‌شود گفت که باید از ملاقی اجتناب کرد دون الملاقا،

س: آن هم اگر مبنای المتنجس لا یتنجس ثانیاً را قبول بکنیم و المجتنب لا یجتنب عنه و الا ممکن است بگوییم به علم اجمالی اول این دوتا است، به علم اجمالی دوم هم این دوتا است

مگر این که بگویند علم اجمالی ثانی بعد از این که بعض اطراف یتنجس لایتنجس، مگر این که این را بگویند. و الا اگر این را نگویند آن وقت قبول می‌کنم.

س: پس این فرض انکشاف خطا ...

ج: بله؟

س: انکشاف خطایی نیست

ج: نه، انکشاف خطا که نیست بله.

خب و آخری؛ پس عبارتش را هم بخوانیم چون حالا کفایه است. «و آخری يجب الاجتناب عما لاقاه دونه»، که ای کاش به جای این که این جور عبارت را گفتند چون اولی اش این بود دیگر؛ «يجب الاجتناب عن الملاقاة دون الملاقاة، دون ملاقيه»، و الاخر می‌فرمایند «يجب الاجتناب عن الملاقاة دون الملاقاة»، حالا به جای این که بگویند «عن الملاقاة، يجب الاجتناب عن الملاقاة دون الملاقاة»، فرمودند يجب الاجتناب عما لاقاه از آن چیزی که ملاقات کرده با او که همین می‌شود ملاقی، «دونه» دون خود ملاقا «فیما لو علم إجمالاً نجاسته أو نجاسة شيء آخر، عُلِمَ إجمالاً نجاسته» یعنی نجاست این ما لاقاه، ملاقی «أو نجاسة شيء آخر» که آن کأس الف باشد در مثال ما «ثم حدث العلم بالملاقاة» که این دست من ملاقات کرده با این کأس ب «و العلم بنجاسة الملاقاة أو ذاك الشيء أيضاً» حالا فهمیدم عجب! دست من با این ملاقات کرده با باء و علاوه بر این یا این کأس این ملاقا نجس است یا آن شیء آخر، یعنی آن کأس الف در مثال ما «فان حال الملاقاة فی هذه الصورة بعينها حال ما لاقاه فی الصورة السابقة» حال ملاقا در این جا عین حال ملاقی است در صورت سابقه، آن جا ملاقی اجتناب نداشت این جا ملاقا اجتناب ندارد. حالش این است حال آن جا، «بعينها حال ما لاقاه فی الصورة السابقة»، در چه جهت حالش مثل حال او است؟ «فی عدم كونه طرفاً 0 للعلم الاجمالي» این ملاقا طرف علم اجمالی منجز نیست «و انه فرد آخر» این یک فرد دیگری است نسبت به آن علم اجمالی که بین ملاقی و آن طرف آخر بود «و انه فرد آخر على تقدير نجاسته واقعا غير معلوم النجاسة اصلا لا اجمالاً و لا تفصيلاً». تفصیلاً که نمی‌دانیم. اجمالاً که طرف آن علم اجمالی که نبود که، حالا خودش الان

س: اجمالاً چه چیز نبود حاج آقا؟

ج: همین اجمالاً می‌خواستیم معنا کنیم که بعد ...، لا اجمالاً و لا تفصيلاً، تفصیلاً که روشن است

س: الف و ب

ج: یعنی ملاقا

س: ملاقین، ملاقاعین چه چیز می‌شود؟

ج: ملاقاعین نداریم

س: همان؛ چه چیز می‌گویند؟

ج: ملاقا یعنی ظرف باء در مثال ما

س: باء و الف، درست است؟

ج: نه، خود ملاقا را حساب بکنید.

س: ... ملاقا را

ج: ملاقا یعنی ظرف ب، این ظرف ب ربطی به آن علم اجمالی بین دست من و الف ندارد

س: سلّمنا

ج: ندارد، درست؟ یعنی امثال تکلیف فی البین این دوتا ربطی به آن دو ندارد

س: اگر منشأش واحد نباشد

ج: ندارد، من اگر این دوتا را اجتناب می‌کنم از این اجتنابی که یا این‌جا بوده یا آن‌جا بوده امثال کردم. پس اجتناب از آن ربطی به این ندارد. و حالا آن؛ آن ملاقا، درست؟ نه، فقط احتمال می‌دهیم نجاست در آن‌جا باشد. علم تفصیلی که نداریم. علم اجمالی هم حتی نداریم. کدام علم اجمالی است؟ یعنی در این علم اجمالی‌ای که بین دست من و آن بود. توی این علم اجمالی داخل نیست. اگرچه الان فرض کردیم که بین خودش و آن طرف یک علم اجمالی‌ای هست. این‌که می‌گوید اجمالاً هم نه، یعنی داخل آن علم اجمالی نیست، از اطراف او حساب نمی‌شود که مما يتوقف امثال آن فی البین، به او هم توقف داشته باشد، به آن ربطی ندارد

س: یعنی درواقع آقای آخوند حاج آقا، آقای آخوند حرف جدیدی نزده در مقام، آمده اسم ملاقی احد اطراف علم اجمالی را گفته‌ها! اما وقتی می‌خواهد حکم اجتناب ملاقی دون الملاقا را بگوید می‌گوید فقط از حیث علم اجمالی اول ما که هنوز التفات نداشتیم نسبت به ملاقا نمی‌توانی اجتناب کنی یا واجب نیست اجتناب کنی، اما اگر علم اجمالی ثانی را لحاظ کردی که تازه با لحاظ علم اجمالی ثانی و التفات می‌فهمی این‌جا شبهه محصوره به وجود آمده بوده تازه این‌ها می‌شوند ملاقی و ... شبهه محصوره، آن حکم را نمی‌آورد توی مسئله، این‌که خب هنر نیست که. شما بیایی بگویی بحث ما فی ملاقی عدل اطراف شبهة المحصوره است، بعد که می‌خواهی محاسبه احکام بکنی می‌گویی من از فقط همین حیث علم اجمالی اول دارم می‌گویم نه حیث علم اجمالی ثانی که تازه با آن علم اجمالی شبهه محصوره درست می‌شود و تصحیح می‌شود

س: و به حسب علم اجمالی اول هم جای ملاقی و ملاقا را باید عوض کنند. همان نکته‌ای که ابتداء ابتداء عرض کردم محضرتان، باید عوض بکنیم... چون ما این‌طور نیست که حتماً به دست بگوییم ملاقی، به حسب آن علم اجمالی آن آب می‌شود ملاقی، ما همان ابتداء این را عرض کردیم مگر ...

ج: آب می‌شود ملاقی؟

س: ببینید؛ ملاقی یعنی ملاقی بعض اطراف دیگر، ملاقی بعض اطراف شبهه محصوره، مگر علم اجمالی اول من دست و کأس الف نیست؟

ج: چرا

س: خب پس این بهم می‌شود ملاقی بعض اطراف نه ملاقا

ج: ملاقا است آن یعنی دست من، دست من

س: نه، به دست که نمی‌گوییم ملاقی که

ج: آقای عزیز!

س: ملاقی یعنی ملاقی اطراف شبهه محصوره

ج: عجب است واقعاً! دست من که پاک بوده که ملاقی، خورده به کأس ب؟

س: به حسب علم اجمالی اول مگر دست من و کأس الف مگر نیست؟

ج: چرا، بعد فهمیدم این دست من

س: نه، به حسب آن علم اجمالی باید به آن بگوییم ملاقی، آن ملاقی بعض اطراف...

ج: نه آقای عزیز! به آن نمی‌گوییم ملاقی، آن ملاقا است

س: چرا نمی‌گوییم؟ چون اسمش آب است...

ج: یعنی دست من با آن ملاقات کرده

س: نه، ملاقی اصطلاحش این است... به دست و آب که نیست

ج: ملاقی یعنی این با آن ملاقات کرده

س: نه، نه، ملاقی بعض اطراف

ج: می‌گویم پاک بوده، این دست من

س: ملاقی بعض اطراف شبهه محصوره؛ این اصطلاح است. به حسب علم اجمالی اول آن آب ملاقی بعض اطراف شبهه محصوره است

ج: نه آقا، ملاقی، همان که بوده، ملاقی ... دست من با آن ملاقات کرده

س: ملاک ملاقی و ملاقا دست و آب که نیست. ملاک آن علم اجمالی است

ج: نه آقای عزیز! ملاقا غیر از علم اجمالی است شما

س: ملاقی بعض اطراف شبهه محصوره چیه به حسب علم اجمالی اول؟

ج: یعنی ملاقی، یعنی آن علم

س: نه، به حسب علم اجمالی اول ملاقی بعض اطراف شبهه محصوره آب است یا دست است؟

ج: آقای عزیز! ملاقی یعنی خودش لولا الملاقا تنجسی نداشته نسبت به آن، در اثر ملاقات تنجس... «إصاب ثوبك الكلب»....

س: ... علم اجمالی دوم ملاقات معنا پیدا می‌کند. اگر فقط علم اجمالی اول را داشته باشیم که ملاقی معنی پیدا نمی‌کند که، وقتی علم اجمالی دوم را پیدا می‌کنیم که قبلاً یکی از این‌ها نجس بوده و بعد از تنجس دست من خورده؛ یعنی بعد از علم اجمالی دوم ما تازه این ملاقات‌ها معنا پیدا می‌کند و آن وقت می‌شود ملاقی دست....

س: ...

س: همین دیگه، خب همین دیگه، نه، معنای تنجس باحد اطراف ... بعد علم اجمالی ثانی است دیگه

س: نه، بوده

س: و الا من دستم نجس شده؛ هر چیزی که قبلاً خورده

س: بوده ولی من نمی‌دانم

س: به آن می‌گویید ملاقی شما؟

ج: و اما الصورة الثالثة: که چیه؟ هم از ملاقی هم از ملاقا باید اجتناب بکند طبق همان معیاری که گفتیم. کجاست؟ آنجایی است که شما الان علم اجمالی ندارید، دست شما با کأس باء ملاقات کرده، بعد بعد از این ملاقات علم اجمالی پیدا کردی که یا باء نجس، یا نجاست روی الف خورده یا این که به باء خورده که اگر به باء خورده باشد این دوتا من باید اجتناب بکنم چون ملازمه دارد دیگه، علم اجمالی پیدا می‌کنم که من یا باید از این دوتا اجتناب بکنم یا از آن باید اجتناب بکنم. چون وقتی که شما بعد از ملاقات علم پیدا می‌کنی قهراً آن چیزی که در صفحه نفس تو بنحو قضیه منفصله تحقق پیدا می‌کند یکی این که یا پس دیگه حالا بر من لازم است از این دوتا اجتناب بکنم، اگر آن قطره خورده به باء، یا از الف باید اجتناب بکنم اگر به او خورده به این‌ها نخورده؛ به باء نخورده، از اول آن قضیه منفصله‌ای که علم اجمالی به آن تحقق پیدا کرده در نفس، به این شکل در نفس منقذ می‌شود که یا پس من باید از این دوتا اجتناب بکنم چون این‌ها ملاقا و ملاقی هستند یا از او باید اجتناب بکنم. این‌جا هم از ملاقی و هم از ملاقا باید اجتناب بکنم. پس این سه صورت درست شد. حکم این سه صورت پس درست شد.

ما طبق آن معیاری که گفتیم باید بگوییم آقا، تارةً عن الملاقا لازم است اجتناب کنی دون الملاقی و تارةً از ملاقی باید اجتناب کنی دون الملاقا و تارةً عن الملاقی و الملاقا کلیهما باید اجتناب بکنی، برای هر کدام یک مثال زدند. حالا برای صورت دوم یک مثال دیگری هم می‌زنند که ما آن وقت ذکر نکردیم حالا ذکر می‌کنیم این سه صورت روشن بشود حالا. برای صورت دوم یک مثال دیگر هم می‌زنند.

می‌فرمایند «و کذا لو عُلم بالملاقاة»، که با قبلی فرقی چیه؟ آن‌جا ملاقات هم هنوز نمی‌دانستیم. این‌جا نه، عُلم بالملاقاة ثم حدث العلم الإجمالي»، می‌دانم دست من با یا آن کأس الف ملاقات کرده، این را می‌دانم ولی هنوز علم به چیزی ندارم، می‌دانم ملاقات کرده، آن را برداشتم مثلاً چه کردم، بعد از این برای من علم اجمالی پیدا شد که یا کأس

باء نجس است یا الف؛ اما «و لكن كان الملاقى خارجا عن محل الابتلاء فى حال حدوثه» ولی آن وقت که علم اجمالی برای من پیدا شد آن ملاقا از محل ابتلاء خارج شده بود. مثل این که در سفری بودیم، با یک نفری بودیم، خب من با هم بودیم توی اتاق بودیم من به کأس او که کأس باء هست دست می گذاشتم، ملاقات می کردم این ها، او آن بطری آبش را، آن نمی دانم قمقمه اش را هر چی بود که آن کأس ب هست، او برداشت و رفت به سفر خودش؛ ما هم آمدیم ایران، خب ملاقات را می دانستیم، برای همین دو مرتبه علم پیدا شد که یا آن قمقمه او منتجس شد یا نمی دانم بطری ای که مال او بود منتجس شد یا مال من. خب الان این دست من که حالا ملاقات کرده با آن بطری، این جا به حسب آن چه که گفتیم، آن معیاری که گفتیم، بعد حالا تا این جایش را هم بگویم. بعد چی شد؟ بعد اتفاقاً با این که او رفت و ما یک دفعه غذا قورتکی دیدیم با همان بطری اش آمد ایران،

س: بطری به دست آمد

ج: آره، با همان بطری آمد ایران که الان شاید توی محل ... دوباره آمد ایران ... که آقا ما؛ مهمان ما آمد توی اتاق ما با ... خب حین حدوث علم اجمالی؛ آن ملاقا خارج بود از محل ابتلاء؛ بعد هم دخل فی محل الابتلاء، حالا این جا؛ این جا قهراً خب آن که خارج از محل ابتلاء بوده، ابتداءً چه علم اجمالی منجری برای شما درست می شود در آن زمانی که آن خارج از محل ابتلاء است؟ علم اجمالی پیدا می شود که یا دستم را باید اجتناب بکنم یا آن کأس الف را

س: چون آن که خارج است

ج: آن که الان تکلیف ندارم نسبت به او، پس یک علم اجمالی منجز الان بین ملاقی و طرف ملاقا که آن کأس الف باشد پیدا شد. بعد ملاقا داخل محل ابتلاء شد. الان که داخل محل ابتلاء شد مثل همان صورت دوم است دیگه، یعنی بعد از این که یک علم اجمالی منجری بین ملاقی و طرف آخر پیدا شده بود که صورت دوم این بود. حالا ملاقا را علم پیدا کردی به این که یا آن نجس است یا آن نجس است، آن جا در صورت ثانی این هم ملحق به آن است که این جا الان آن علم اجمالی دیگه کارآمدی ندارد که یا این باء که الان داخل شد در محل ابتلاء من منتجس است یا کأس الف منتجس است؟ این دیگه کارآمدی ندارد این علم اجمالی، چرا؟ باز حالا جزئی اش برای این که طرفش که آن الف باشد به علم قبلی شد منجس و المنتجس لا یتنجس ثانیاً، پس این جا هم همین جور است. این صورت هم، بنابراین ما برای صورت ثانی که از ملاقی باید اجتناب کنیم دون الملاقا دوتا مثال زدیم، دو صورت دارد، یکی این است که این ملاقات در آن جا می گفتیم که «لو علم اجمالاً نجاسته ثم حدث العلم بالملاقاة» اجمالاً نجاست را می دانست؛ ثم حدث العلم بالملاقاة»، این جا نه، این مثال دوم ملاقات اول است بعد علم به نجاست حاصل می شود. ولی آن موقعی که علم به نجاست برای تو حاصل می شود ملاقا از محل ابتلاء خارج است. این فرمایش محقق خراسانی قدس سره هست در مقام. که از فرمایش ایشان حالا ما این کفایه بود می خواستیم فرمایش ایشان را ذکر کنیم. این فرمایش هم معروف است، مشهور است که آقای آخوند چنین مطلبی را فرموده که سه صورت دارد. تارة از ملاقی باید اجتناب ...، ملاقا دون الملاقى، تارة از ملاقی دون الملاقا، تارة از هر دو که عرض کردم صورت چهارمی هم شیخنا الاستاد فرموده که باید اضافه کنیم بگویم صورت الرابعه؛ «لا من الملاقا و لا من الملاقى و لا من كليهما بل يجب الاجتناب عن طرف الملاقا»، که فرمایش ایشان هم البته زیربنایش همان حرف هایی است که توی عبارات ایشان می آمد

که حالا این را باید بعداً توضیح بدهیم ان شاءالله.

خب از ماسبق و حرف‌هایی که زدیم تا در صورت ثانیه روشن شد جواب فرمایش محقق خراسانی قدس سره، که شما چرا می‌فرمایید که ما علم اجمالی از ملاقا، از ملاقی لازم نیست؟ خب مگر ملاقی خودش یک علم اجمالی ثانی تشکیل نمی‌شود؟ شما کأنه غافل هستید از این که یک علم اجمالی ثانی دارد این‌جا تشکیل می‌شود. ما که نمی‌گوییم برای اجتناب از آن، آن معیار شما را قبول داریم. درست است معیار شما ولی در مقام تطبیق یک اشتباهی در آن دارد رخ می‌دهد. بله، من علم اجمالی دارم یا کأس الف متنجس است یا باء، برای آن اجتنبی که بین این دوتا هست بله، به این ربطی ندارد

س: برای دومی

ج: آن عقل نمی‌گوید برای آن اجتنب باید از این اجتناب بکنی، این درست است. لا یتوقف بر این؛ ولی بعد یک علم اجمالی هم بین این و آن است؛ این را چی؟ این را باید یک حسابی برایش بکنید. این را شما محاسبه نفرمودید، توی کلام شما نیامده. مگر توجیه بکنیم که آقای اصفهانی.... مراد شیخنا الاستاد در واقع ولو توی عبارت‌شان نیامده، این باشد که این علم اجمالی منجز نمی‌شود به خاطر این که طلبش تنجز بالمتنجز السابق و المتنجز لا یتنجز ثانیاً؛ پس من علم به یک اجتنب قابل تنجز پیدا نمی‌کنم مثل، پیدا نمی‌کنم. خب آن وقت جوابش هم همان جوابی است که آن‌جا داده شد که این آن فائی است؟ این جوری نیست که تَجَزَّ بخواند متنجز دوباره متنجز بشود؟ همان جواب‌هایی که دادیم. ولی باید این‌ها را متعرض شد، این‌ها را گفت، این جور که ربطی به آن ندارد و فلان که کار را حل نمی‌کند به این مقدار. پس بنابراین فرمایش کفایه قدس سره جوابش روشن است ولی خب حالا این سه صورتی هم که فرموده ما باید محاسبه بکنیم آن دو صورت بعدی‌اش را.

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين.